

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 2, Spring 2022, 141-166
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.32812.1965

A Critical Review on the Book **“*Historical Sociology of Iranian Dominance*”**

Abdollah Sajedi*, Shoresh Ak**

Nezamali Dehnavi***

Abstract

Historical sociology can be achieved as a method based on data and sequence of historical events, and historical sociology of domination as a social phenomenon can be designed and followed in different historical periods. This article has been presented with the aim of reviewing the book “*Historical Sociology of Iranian Dominance*”. Due to its features, this work, as innovative work in this field, deserves to be read. The present article has a critical review of this book in the form of the following axes: ambiguity in the title of the book, lack of correct and initial explanation of the issue of dominance, ambiguity in methodology, lack of coordination in method and text, ambiguity in the concept of historical sociology. After reflecting on the technical and editorial aspects of the work, the article concludes with the conclusion that the issue of "dominance" has been raised by the author as a historical issue and the author tries to use its sociological theories and methods. But this study shows that historical sociology is a sociological approach using historical information and data in different periods, or in other words,

* Assistant Professor of Payame Noor University, Tehran, Iran, (Corresponding Author)
a_sajedi@pnu.ac.ir

** Assistant Professor of Payame Noor University, Tehran, Iran, tawar1363@yahoo.com

*** Assistant Professor of Payame Noor University, Tehran, Iran, n_dehnavi@pnu.ac.ir

Date received: 11/12/2021, Date of acceptance: 04/04/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۱۴۲ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۲، اردیبهشت ۱۴۰۱

examines the trend of domination in different periods, not what is considered in this work as a historical approach with a sociological method.

Keywords: Historical Sociology, Dominance, Iranian Dominance, Iranian History.



بررسی انتقادی جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان

عبدالله ساجدی*

شورش اک**، نظام‌علی دهنوی***

چکیده

جامعه‌شناسی تاریخی به عنوان روشی مبتنی بر داده‌ها و سیر توالی رویدادهای تاریخی قابل دست‌یابی است و جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری به عنوان یک پدیده اجتماعی قابل طرح و پیگیری در دوره‌های مختلف تاریخی است. این مقاله با هدف بررسی کتاب جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان ارائه شده است. اثر به دلیل ویژگی‌هایی که دارد، به عنوان یک اثر دارای نوآوری در این زمینه، شایسته بازخوانی است. نوشتار پیش‌رو مروری انتقادی بر این کتاب در قالب محورهای زیر دارد: ابهام‌زدایی در عنوان کتاب، عدم تبیین صحیح و اولیه مسئله سلطه‌پذیری، ابهام در روش‌شناسی، عدم هماهنگی در روش و متن، ابهام در مفهوم جامعه‌شناسی تاریخی. مقاله پس از پرداختن به تأملاتی درباره جنبه فنی و ویرایشی اثر، با این جمع‌بندی به پایان می‌رسد که مسئله «سلطه‌پذیری» در نزد مؤلف به عنوان یک مسئله تاریخی مطرح شده و نویسنده سعی دارد با استفاده از نظریه‌ها و روش‌های جامعه‌شناسی آن را بررسی و تحلیل کند، اما این بررسی نشان می‌دهد که

* استادیار، گروه تاریخ، عضو هیأت علمی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

a_sajedi@pnu.ac.ir

** استادیار، گروه جامعه‌شناسی، عضو هیأت علمی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران،

tawar1363@yahoo.com

*** استادیار، گروه تاریخ، عضو هیأت علمی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، n_dehnavi@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۵



جامعه‌شناسی تاریخی رویکردی جامعه‌شناسانه با بهره‌گیری از اطلاعات و داده‌های تاریخی در دوره‌های مختلف است یا به عبارت بهتر روند شدن سلطه‌پذیری در دوره‌های مختلف را مورد بررسی قرار می‌دهد، نه آن چه که مورد توجه این اثر تحت عنوان رویکرد تاریخی با روش جامعه‌شناسانه است.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی تاریخی، سلطه‌پذیری، سلطه‌پذیری ایرانیان، تاریخ ایران.

۱. مقدمه

واژه سلطه در فرهنگ معین، «قدرت» و «تسلط» معنی شده است (معین، ۱۳۸۶: ۸۷۳) و لذا سلطه‌گری، اعمال قدرت و چیرگی و سلطه‌پذیری، تحمل آن قدرت و تفوق است. بررسی تاریخی جوامع حاکی از آن است که زندگی بشر همواره به صورت جمعی و در قالب اجتماع بوده است و آرمان زندگی جمعی، بدون وجود حکومت و حاکم سیاسی امکان‌پذیر نخواهد بود؛ زیرا هنگامی که مجموعه‌ای از موجودات متباین کنار یکدیگر قرار بگیرند، ناگزیر، تضاد منافع و مصالح به وجود آمده و اگر حکومت و حاکمی بر آنها نباشد تا این تعارض و تضاد را بر طرف کند، هرج و مرج پدید خواهد آمد و هدف از زندگی جمعی محقق نخواهد شد؛ لذا ضروری است زندگی جمعی به واسطه سلطه حکومت و حاکم سیاسی سامان یابد (قاسمی، ۱۳۹۳: ۲۶).

سلطه‌پذیری یک مسئله اجتماعی و سلطه، در بردارنده رابطه‌ای دو جانبه بین حکام و حکومت‌شوندگان است؛ حکمرانان فرمان‌هایی صادر می‌کنند، ادعای اقتدار مشروع و به تبع آن انتظار اجرای آنها را از طرف حکومت‌شوندگان دارند (بندیکس، ۱۳۸۲: ۳۱۷). بنابراین، سلطه، مفهومی ظریف‌تر و محدودتر از قدرت دارد از این جهت که، تمام کاربردهای قدرت، سلطه به حساب نمی‌آید؛ زیرا کافی نیست که صرفاً فرمان صادر شود، بلکه باید اجرایی شود تا بتوانیم از سلطه حقیقی سخن بگوییم. به عبارت دیگر، اجابت یا اطاعت در خود تعریف سلطه، درونی شده است (پارکین، ۱۳۸۴: ۱۰۵). وبر سلطه را اطاعتی می‌داند که مشتاقانه انجام می‌شود: «صرف واقعیت بیرونی فرمانی که اجرا می‌شود، برای دلالت بر سلطه به مفهوم مورد نظر ما کفایت نمی‌کند؛ نمی‌توان از معنای این امر چشم پوشید که آن فرمان به مثابه هنجاری معتبر پذیرفته می‌شود» (وبر، ۱۳۷۴: ۲۷۶-۲۷۷).

پذیرش سلطه به معنای یک آسیب اجتماعی، به آن معناست که سلطه از این نوع، مغایر با هنجارهای رایج یک اجتماع است و با خود چاشنی اجبار و فشار دارد و اما اثبات این مسئله به عنوان یک آسیب اجتماعی در بستر تاریخ ایران، نیازمند تلاش و مطالعه دقیق علمی است؛ لذا مقاله حاضر در صدد است «روند سلطه‌پذیری ایرانیان را براساس کتاب «جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان» به بوته نقد بگذارد.

۲. معرفی

کتاب جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان نوشته ساسان طهماسبی کهبانی^۱ است که توسط انتشارات جامعه‌شناسان و روش‌شناسان در تاریخ ۱۳۹۷ چاپ شد و در سال ۱۳۹۸ چاپ دوم آن هم منتشر گردید. از نویسنده، مقاله‌ای نیز در همین راستا تحت عنوان «بررسی تحرک اجتماعی و شایسته‌سالاری در دوره صفوی (با تکیه بر نهاد. وزارت) به چاپ رسیده است.^۲ همچنین نویسنده کتابی تحت عنوان «تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از زوال ایلخانان تا آغاز حکومت صفویان» نگاشته است که بی‌ربط با موضوع مورد نظر نیست.^۳ نویسنده، مقالاتی هم تحت عنوان «مؤلفه‌ها و وحدت ملی ایران در عصر صفوی»^۴، «تقدس و قدرت در دوره صفوی»^۵، «نقش سیاسی-اجتماعی سادات در دوره تیموری»^۶ منتشر کرده است که تا حدودی در راستا و نزدیک به موضوع کتاب می‌باشند.

نویسنده ساختار پژوهش خود را بر یک مقدمه و نه فصل سامان داده است. در مقدمه به کلیاتی از روند تاریخی و نقش عوامل مختلف بر روند سلطه‌پذیری ایرانیان پرداخته و به عبارتی سخن آخر را در همین آغاز بیان کرده است.

فصل آغازین با بحث روش‌شناسی آغاز و دو رویکرد متفاوت را در خصوص جامعه‌شناسی تاریخی بیان می‌کند، سپس تعریفی از سلطه ارائه می‌کند و ماهیت سلطه‌پذیری ایرانیان را در ذیل «سلطه بیگانگان، سکوت در مقابل ظلم و استبداد و آثار و پیامدهای سلطه‌پذیری» بیان می‌کند.

جغرافیا و اقتصاد سیاسی عنوانی است که به فصل دوم اختصاص داده است و ذیل آن به جغرافیا و نقش عوامل جغرافیایی در سلطه‌پذیری و نیز رابطه پایگاه اجتماعی، تحرک اجتماعی و فقر با سلطه‌پذیری می‌پردازد.

در فصل سوم نویسنده به فقدان سرمایه اجتماعی و ناکارآمدی دیوانسالاری می‌پردازد. تعریف سرمایه اجتماعی، ارزیابی سرمایه اجتماعی در ایران، موانع شکل‌گیری سرمایه اجتماعی و ناکارآمدی دیوانسالاری مطالب کلیدی این فصل را در بر می‌گیرند. سیاست‌زدگی و انحطاط اخلاقی عنوان فصل چهارم است که در آن به بحث سیاست‌زدگی، انحطاط اخلاقی با نشانه‌ها و مصداق‌های آن در تاریخ ایران، علل و عوامل انحطاط اخلاقی شامل فساد حکومت‌ها، تنش‌های مذهبی، بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی اقتصادی و اجتماعی می‌پردازد.

در فصل پنجم فقدان ارتش ملی و ترس از ناامنی به عنوان دو مورد از مهمترین عوامل تداوم سلطه‌پذیری نزد ایرانیان مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند. ترس و تحقیر عنوان فصل ششم است که خشونت، ترس و تحقیر به عنوان عوامل تداوم سلطه‌پذیری تبیین و بررسی می‌شوند.

نویسنده در فصل هفتم به تسلط حکومت بر افکار عمومی می‌پردازد. تعریف افکار عمومی، دلایل تسلط دولت بر افکار عمومی، اهداف و پیامدهای تسلط بر افکار عمومی مانند: قدسی‌سازی قدرت، دشمن‌تراشی دینی، گناهکار دانستن مردم و تبلیغ علیه حکومت پیشین از مهمترین مسائلی هستند که از طرف نویسنده مورد ارزیابی و تفسیر قرار می‌گیرند. فصل هشتم تحت عنوان ناامیدی و مهاجرت، بحث ناامیدی و مهاجرت را به عنوان عوامل تأثیرگذار بر سلطه‌پذیری در بر می‌گیرد. در نهایت در فصل نهم تقدیرگرایی و صوفی‌منشی به عنوان دو عامل مهم در سلطه‌پذیری ایرانیان و تداوم آن، تفسیر و تعبیر می‌شوند.

۳. ارزیابی شکلی و فنی

کتاب با قطع وزیری و در ۲۷۶ صفحه به چاپ رسیده است. از نظر طرح جلد، صحافی، قطع، نوع و اندازه قلم و صفحه آرایی، فهرست‌نویسی و.. مناسب است. درخصوص فهرست، اگر بین عناوین فرعی هر فصل با فصل‌های بعدی تناسب عددی وجود داشت، شکل و ظاهر فهرست‌نویسی منطقی و زیباتر به نظر می‌رسید. در پشت جلد کتاب چنان‌که امروز رسم است، از معرفی اثر، نویسنده و حوزه فعالیت‌های پژوهشی وی هیچ اطلاعاتی درج نشده است.

از نظر ویرایشی در مواردی، علائم سجاوندی و نگارشی اشتباه آورده شده‌اند یا به‌کار نرفته‌اند. غلط‌های املائی و تاییبی زیاد به چشم نمی‌خورد. اما رعایت این موارد اندک هم می‌تواند شکل زیبایی‌تری به اثر ببخشد برای مثال: رعایت فاصله و نیم فاصله (صص، ۱۸۱، ۱۷۶، ۱۵۲، ۱۳۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۳۶). «ه» به صورت «ه» آورده شده است در حالی که در جاهای دیگر همان «ه» نگارش یافته است (ص ۱۳) پیروی از شیوه نگارش یکسان در بعضی جاها از متن دیده نمی‌شود. کاربرد فاعل جمع و فعل مفرد یا بالعکس آمده است (ص ۱۴). جملات گنگ و نامفهوم مانند «راه برای رستاخیز سیاسی ایران هموار شروع شد» (ص ۱۹). عدم رعایت علائم نگارشی: «به عنوان، {ن} نمونه»، (ص ۲۱). ایرانیان پیش از اسلام هیچ بیگانه‌ای {را} از کشور خود» (ص ۲۲). «بر نفرت مردم افزود {افزوده} شد» (ص ۲۶). «آن‌ها جدا یا جدا {خدا یا خدا} می‌گفتند، (ص ۲۹). «و جرئت {جرات} خروج نداشتند» (ص ۲۹). «در خانه‌ها {ی} ما» (ص ۳۴). «بلاخره {بلاخره} همه چیز» (ص ۳۵). «ما رعیتیم {رعیتیم}» (ص ۳۷). همسان‌سازی در خصوص کلماتی مانند نزاع‌ها و بحثها {بحث‌ها} (ص ۳۹)؛ حوزه {حوزه} شبکه {شبکه} (ص ۷۳)؛ رابطه {رابطه} مبادله، بازگوکننده {کننده} ویژه {ویژه} (ص ۷۴). عادت به حکمرانی را {از} دست دادند (ص ۴۱). غارت‌گری قبال {قبایل} ترک (ص ۵۷). تاسیتوس استبداد {،} زندگی سیاسی و عمومی را (ص ۸۸). «مجلس مشاوره {مشاوره} حرمسرا» (ص ۹۵). «شاه {،} ایرانی‌ها را عزل» (ص ۹۹). «چون این دولت {،} تشیع را» (ص ۱۰۹). «شرایط {،} زمانی بحرانی شد» (ص ۱۳۹). تاخت و سازهای {تازهای} (ص ۱۵۹). «سیاسی کاشته {کاشته} شد» (ص ۱۷۳). «مورد انتقاد {قرار} گرفت» (ص ۲۱۵). «جنگل نسب {نسبت} به احمد شاه» (ص ۲۱۵). تکرار کلمات «علیه» (ص ۱۵۵)؛ «تحلیل» (ص ۲۴۴).

کتاب دارای نقل قول‌های بسیار زیاد است و این تاحدودی سیمای ظاهری کتاب را به‌هم ریخته است (صص، ۱۳۹۸: ۲۸-۲۶، ۲۲۳، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۳۲، ۳۱). نقل قول‌ها از نظر شکلی هم ایراد دارند. در خیلی از نقل قول‌ها گیومه نیامده است یا در مواردی که گیومه در نقل قول مستقیم بسته نشده و یا مواردی که تکرار کلمه وجود دارد (ص ۹۷).

در حوزه منبع و مأخذ شناسی، مهمترین ویژگی کتاب، برخورداری از تکثر و تنوع منبع؛ اعم از منابع دست اول و منابع تحقیقی است. ارجاع در داخل متن به صورت پانویس است اما در اولین ارجاع هم، مشخصات کامل کتاب در پانویس نیامده است (صص ۱۲-۱۲ و...).

در مواردی از منابعی استفاده شده که خود موجود است، اما به منابع دیگری ارجاع داده شده است مانند آن چه در مورد وبر و لوکس آورده شده است (ص ۱۵) البته آثار مهم دیگری از نویسندگان مهم در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی نادیده گرفته شده است که در ادامه به بعضی از آنها اشاره خواهد شد.

بعضی سوگیری‌ها هم دیده می‌شود از جمله این که در کل کتاب با وجود بهره‌گیری از اندیشه ایرانی و عناصر مختلف آن در تحلیل‌های گوناگون، (تاکید بر نماینده خدا بودن و اندیشه فرایزدی یا دیوان‌سالاری متمرکز و...) کمتر به آنها ارجاع داده شده است. استفاده از اصطلاح حکومت ملی برای سلسله صفویه که بیشتر یک مفهوم جدید و مربوط به دوره مدرن است، اما با توجه به نگاه ویژه نویسنده به این دوره تحت عنوان مفاهیم مدرن گنجانده شده است (ص ۱۹). مقایسه خلیفه دوم با مغول و ایلخانان که زیاد سنخیتی باهم ندارند و بیشتر ناشی از سوگیری نسبت به این مسئله است. در یک مقایسه کاملاً نابرابر خلیفه دوم را با مغول در یک کاسه می‌سنجد و در مورد رفتار آنها صحبت می‌کند. بیان واقعیت‌های تاریخی باید بدون سوگیری و دخالت هرگونه باور یا عدم باور به ایدئولوژی یا ایده و باوری باشد (ص ۱۸۹).

در پایان، کتاب دارای مفاهیم کلیدی است. نمایه‌سازی براساس کلمات کلیدی صورت گرفته است. البته در اینجا منظور از مفاهیم کلیدی چیزی شبیه به فهرست اعلام است، هرچند که متفاوت با آن است، اما نویسنده خواسته تا موارد کلیدی که در بحث سلطه‌پذیری در کتاب به عنوان مسئله مطرح بوده‌اند را به صورت مفاهیم کلیدی ذکر کنند تا دسترسی به آن سهل‌تر باشد. در این کار ارزنده و علمی است نمی‌توان تردید کرد ولی می‌توان گفت که، اگر فهرست اعلام و اماکن در پایان افزوده می‌شد، ارزش کار دوچندان بود.

۴. تحلیل و ارزیابی محتوایی اثر

۱.۴ عنوان

عنوان کتاب ادعا دارد که به جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان می‌پردازد. جامعه‌شناسی تاریخی به عنوان یک شاخه از جامعه‌شناسی و رویکردی مبتنی بر داده‌ها و سیر توالی رویدادهای تاریخی قابل دست‌یابی است. مسئله اصلی کتاب (سلطه‌پذیری) که در

عنوان هم متجلی است، بیشتر یک پدیده اجتماعی است که محقق باید در جامعه‌شناسی تاریخی برای دستیابی و بررسی میزان معناداری آن در مسیر تاریخ و دوره‌ها و جوامع مختلف، با استفاده از بررسی رویدادهای تاریخی، سعی در تبیین و تحلیل آن داشته باشد. در کتاب فوق، جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری صورت نگرفته است و عنوان کتاب با مباحث متن زیاد همخوانی ندارد و اگر به متن پردازیم متوجه این مسئله خواهیم شد که، هم‌چنان که خود نویسنده مدعی است (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۲) سلطه‌پذیری به عنوان یک مسئله تاریخی مطرح شده است. بنابراین عنوان کتاب اگر بر روند تاریخی سلطه‌پذیری در ایران اختصاص می‌یافت یعنی به تاریخ اجتماعی سلطه‌پذیری در ایران تغییر می‌یافت، بسیار پر معناتر بود.

۲.۴ مقدمه

کتاب دارای یک مقدمه اصلی است. هیچ کدام از فصل‌های کتاب دارای مقدمه مستقل یا مدخلی برای ورود به بحث اصلی نیستند. نویسنده در مقدمه کتاب، به جای پرداختن به مسائل نظری و پیشینه کار خود، صرفاً به بیان کلیاتی از کار و در حقیقت نتیجه‌گیری کار خود پرداخته است. در حقیقت مقدمه کتاب به جای نتیجه نه‌شسته است و اصول مقدمه‌نویسی رعایت نشده است. برای نمونه در صفحه ۱۰ متذکر می‌شود، «...که عوامل ذکر شده، مهمترین دلایل سلطه‌پذیری مردم ایران بودند و باعث شدند مردم قرن‌ها از حکومت‌هایی اطاعت کنند که مقبولیت یا مشروعیت نداشتند...» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۰).

یکی از مباحثی که به شدت خلاء آن احساس می‌شود و نویسنده به جای این مقدمه می‌توانست به آن پردازد و یا در قالب کلیات و مفاهیم یا پیشینه نظری مطرح کند، پرداختن کامل و صحیح به مفاهیم اساسی تحقیق و نیز استفاده از منابع و نظریه‌های اندیشمندان مطرح در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی است. نه به سلطه‌پذیری به عنوان یک کلان مسئله اجتماعی پرداخته شده و نه جامعه‌شناسی تاریخی به لحاظ پیشینه و اهمیت آن در نزد اندیشمندان و بزرگان این رشته مورد توجه قرار گرفته است. نویسنده تنها اشاره به دو رویکرد داشته که در اولی به طور صحیح به عنوان یک پدیده اجتماعی با روند تاریخی و در دومی، به عنوان یک مسئله تاریخی با استفاده از روش و نظریه‌های جامعه‌شناسی مطرح کرده است. حداقل، کتاب بی‌نیش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی اسکاچپول

(skocpol) می‌توانست بسیار در این زمینه راهگشا باشد (اسکاچپول، ۱۳۸۸). مطالعه روند تاریخ جامعه‌شناسی تاریخی می‌توانست روشنگر مسیر مؤلف در پرداختن به یک پدیده اجتماعی به کمک جامعه‌شناسی تاریخی باشد. دیدگاه کسانی مانند مارکس (Karl Marx)، انگلس (Friedrich Engels)، ماکس وبر (Max Weber)، چارلز تیلی (Charles Tilly)، والرشتاین (Immanuel Wallerstein)، بندیکس (Reinhard Bendix)، آیزنشتات (Eisenstadt)، مارک بلوخ (Marc Bloch)، اسکاچپول و... می‌توانست مورد استفاده و مفید باشند.

۳.۴ متن اصلی

مهم‌ترین عامل برای شکل‌گیری یک کار پژوهشی و علمی، پدیدار شدن یک مسئله در ذهن پژوهش‌گر و پرداختن و تحلیل اولیه آن است. سلطه‌پذیری به عنوان یک مسئله اجتماعی مهم در ذهن محقق مطرح و به آن پرداخته شده است، اما آن چنان که نویسنده به آن پرداخته است، به عنوان یک مسئله علمی و یک کار تحقیقی در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی جایگاه مطمئن و قابل‌اعتنایی نمی‌تواند داشته باشد. در بحث مقدمه هم به آن پرداختیم که جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری به عنوان یک مسئله اجتماعی قابل طرح است، اما ما با یک اثر تاریخی که روند سلطه‌پذیری را بررسی کرده است روبه‌رو هستیم. در نگاه اول ما با یک پدیده اجتماعی به نام سلطه‌پذیری مواجه هستیم و در این هیچ مناقشه‌ای وجود ندارد؛ این که می‌توان این مسئله را به عنوان یک پدیده اجتماعی با روش جامعه‌شناسی تاریخی یعنی با استفاده از اطلاعات و داده‌های تاریخی در بستر تاریخ بررسی و تحلیل کرد. اما چیزی که در این اثر و نزد نویسنده آن مورد توجه قرار نگرفته است و شاید باور به آن وجود نداشته، اعتقاد به این مسئله به عنوان یک روند علمی در مسیر جامعه‌شناسی تاریخی است (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۲). البته در همان صفحات آغازین در گفته‌های نویسنده با یک تناقض مفهومی از مسئله سلطه‌پذیری مواجه هستیم؛ وقتی نویسنده در آغاز به درستی عنوان می‌کند که: «چون بسیاری از پدیده‌های اجتماعی ریشه‌های تاریخی دارند یا در گذشته نیز اتفاق افتادند، با بررسی تاریخی این پدیده‌ها، با سهولت بیشتری می‌توان به تحلیل آن پرداخت» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۱) و این را جامعه‌شناسی تاریخی نام می‌نهد. اما در صفحه بعد وقتی می‌خواهد رویکرد خود را به

موضوع نشان دهد و روش انجام کار خود را مشخص کند، دقیقاً برخلاف این نظر خود، عنوان می‌کند که در این پژوهش: «مسئله سلطه‌پذیری به عنوان یک مسئله تاریخی با استفاده از نظریه‌ها و شیوه‌های پژوهشی جامعه‌شناسی بررسی خواهد شد» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۲).

قبل از هر چیز لازم بود که نویسنده کتاب در مقدمه کار خود، مسئله سلطه‌پذیری را در جامعه ایران به عنوان یک پدیده اجتماعی مطرح و در جریان تحقیق و بررسی خود دلایل کافی برای اثبات آن ارائه می‌کرد. این در حالی است که سلطه‌پذیری یا هر مسئله اجتماعی دیگر، قبل از آن که یک مسئله تاریخی و قابل بررسی در روند تاریخی باشند، یک پدیده اجتماعی هستند و البته با ریشه‌ها و روند تاریخی مختص به خود که می‌بایست در مقدمه کتاب تفسیر و اثبات و به نوعی بیان مسئله می‌شد. بر این اساس و با استفاده از اطلاعات تاریخی و به عبارت بهتر «روند شدن مسئله سلطه‌پذیری» در طول تاریخ یا دوره‌های مختلف بررسی و تحلیل می‌شد. اما می‌بینیم که مسئله «سلطه‌پذیری» در نزد مؤلف به عنوان یک مسئله تاریخی مطرح شده که طبق گفته خود ایشان، نویسنده سعی دارد با استفاده از نظریه‌ها و روش‌های جامعه‌شناسی آن را بررسی و تحلیل کند (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۲). این نوع نگاه را تا حدی می‌توان نوعی تلاش ساختارگرایانه مانند آنچه مارکسیست‌ها و بسیاری دیگر برای کاربست الگوهای نظری کلی در تاریخ ارائه کرده‌اند، قلمداد کرد (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۵۰۷). باید یادآور شویم که در این گونه تعریف از جامعه‌شناسی تاریخی، از مقایسه و تطبیق استفاده شده است تا جنبه خاص هر مورد را برجسته کنند. البته مؤلف نه تنها موفق به پرداختن کامل به این راهبرد خاص نشده است، بلکه در تعریف خود جامعه‌شناسی تاریخی هم به مشکل برخورداده است و تلقی نادرستی از جامعه‌شناسی تاریخی ارائه کرده است. بنابراین دستاوردهای اثر او نیز در هیچ کدام از راهبردهای قابل قبول در جامعه‌شناسی تاریخی نمی‌گنجد.

نویسنده، جامعه‌شناسی تاریخی را دارای دو رویکرد می‌داند: اولی به عنوان یک پدیده اجتماعی که در بستر تاریخ قابل طرح و بررسی است و چنان‌که در بالا اشاره شد کاملاً صحیح و علمی است - برخلاف آن چه که مؤلف نظر دارد - و دوم، به عنوان یک مسئله تاریخی که با استفاده از نظریه‌های جامعه‌شناسی بررسی و تحلیل (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۲) - همان چیزی که مدنظر نویسنده است - می‌شود. آنچنان‌که اهل تاریخ باور دارند رویدادهای تاریخی منحصر به فرداند و نمی‌توان پدیده‌های تاریخی را با توجه به این ویژگی،

نظریه‌محور کرد (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۴۹ و ۱۴ و ۱۵) و آن‌ها را در تفسیرهای معنادار از الگوهای عام و کلان تاریخی سامان داد (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۵۰۷). نه منطق الگوی واحد فراگیر و نه تحقیق معنادار درباره تفردهای پیچیده در جامعه‌شناسی تاریخی اولویت دارد، بلکه باور به نظم‌های علی-حداقل محدود دامنه-مورد نظر است (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۵۱۵). البته نویسندگان با رویکرد تاریخی به مسئله جامعه‌شناسی تاریخی نگریسته است و هیچ کدام از راهبردهای جامعه‌شناسی تاریخی را به صورت رسمی استفاده نکرده است. لازم به ذکر است، که نویسندگان در شیوه‌اعلامی بررسی خود با استفاده از نظریه‌های جامعه‌شناسان-که خود تقلیل و تحدید مسئله تاریخی به یک نظریه خاص است- هم موفق نبوده و بررسی و تفسیری که مدنظر بوده، به درستی و در راستای راهبرد مطرح شده، نبوده است و به جز در چند مورد که به دیدگاه‌های مارکس و ماکس وبر (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۵) اشاره دارد، از نظریه‌ها و روش‌های جامعه‌شناسی در روند کار بهره نبرده است. برای مثال وقتی در صفحه ۱۵ صحبت از سلطه از دیدگاه وبر می‌کند باز ناقص به موضوع می‌پردازد و اشاره به دو نوع سلطه می‌کند: «سلطه براساس تجمع منافع و سلطه براساس آمریت» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۵) و از طرح انواع سلطه و اقتدار از دیدگاه وبر (ستتی، کاریزمایی و عقلانی) غفلت می‌کند (وبر، ۱۳۷۴: ۲۷۶-۲۷۷).

وقتی از سلسله صفوی صحبت می‌شود، نویسنده چنین عنوان می‌کند که: «... شکل‌گیری سلسله صفویه که بار دیگر مرزهای ایران را تحت یک حکومت ملی ایرانی احیاء کرد...» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۹). طرح حکومت ملی و به کار بردن مفاهیم مدرن (حکومت ملی) در دوره صفوی را باید با کمی احتیاط مطرح کرد. برخی، رسمی و فراگیر شدن مذهب شیعه در ایران را عاملی اساسی در شکل‌گیری هویت ملی در عصر صفوی به شمار آورده‌اند که به یکپارچگی مردم ایران و در نتیجه توانمندی آنان را در برابر دشمنان سنی مذهب در پی داشت. در این رویکرد مذهب شیعه، عاملی برای وحدت‌بخشی به جامعه ایرانی و در عین حال ایجاد تمایز و تشخیص ایرانیان در برابر دشمنانش، بخصوص حکومت عثمانی بود (ر.ک: گودرزی، ۱۳۸۷: ۶۲-۶۳؛ هینتس، ۱۳۶۱: ۱۴۵؛ جعفریان، ۱۳۸۹: ۲۲۶-۲۲۸).

صفویان اگرچه دولتی متمرکز در ایران را سامان دادند اما توصیف آن‌ها به دولت ملی و دولت-ملت نامیدن سلطنت آن‌ها ناشی از بی‌احتیاطی در تاریخ‌نگاری و بی‌توجهی به

نظریات دولت است. سلطنت صفوی را بر اساس تعریفی از «ارنست رنان» دولتی پیشاملی در ایران می‌توان نامید (ر.ک: آقاجری، ۱۳۸۹: صفحات متعدد) که البته نقشی اساسی در تثبیت دولت ملی در آینده ایران داشت. می‌توان تکوین ملت و دولت - ملت در تاریخ ایران را به صورت پروسه‌ای چند مرحله‌ای در نظر آورد. بنابراین تاسیس دولت صفوی در ایران را اگرچه یک نقطه عطف تاریخی در راستای ملت‌سازی می‌توان برشمرد، اما نمی‌توان موجد ملت‌سازی در ایران دانست. بعد از سده‌های میانه‌تاریخ ایران، دوره صفوی را می‌توان دوره «تاریخ جدید» ایران دانست و این دوران جدید با افت و خیزها و نوسان‌هایی تا مشروطیت ادامه یافت. اما تکوین ملت (ناسیون) به معنای جدید و ملت - دولت پدیده‌ای متعلق به دوران تاریخ معاصر یعنی دوران مشروطیت به بعد است (ر.ک: آقاجری، ۱۳۸۹: صفحات متعدد)

در تحقیقات تاریخی مسئله‌ای که خیلی باید به آن توجه شود، نحوه برخورد با منابع است به‌ویژه منابعی که توسط خارجی‌ان به نگارش درآمده است. اطلاعاتی که نویسندگان و سفرنامه‌نویسان گاه ناقص یا همراه با سوگیری نگاشته‌اند، توجه به ماهیت نویسنده و خبر را بیشتر ضرورت می‌بخشد. در این اثر نیز نقل قول‌های مکرر از سفرنامه‌نویسان خارجی آمده است بدون این که کوچک‌ترین نقد و نظری به آن‌ها شده باشد؛ مطالبی که گاه بسیار اغراق‌گونه و به عمد همراه با تحقیر است. از شاردن چنین نقل می‌کند: «... آنان [ایرانیان] بر این باورند که ستمگری لازمه پادشاهی است ...» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۳۲). البته شاید همین دیدگاه‌ها در تلقی نویسنده هم بی‌تأثیر نبوده باشد آن جا که در ادامه صحبت شاردن در همین صفحه ذکر می‌کند که: «تنها خواسته مردم این بود که فقط یک ظالم وجود داشته باشد» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۳۲).

در پایان فصل اول نویسنده وقتی می‌خواهد از مباحث طرح شده نتیجه‌گیری کند سلطه‌پذیری را یکی از دلایل بقای ملت ایران نام می‌برد (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۴۲-۴۳). این گفته بسیار جای تأمل دارد. ابزارهای تداوم، همیشه مثبت‌اند. ابزارهای منفی مانند قدرت عریان فقط در زمان کوتاه قدرت‌گیری برای ایجاد امنیت و سرکوب تهدیدکنندگان امنیت می‌تواند مشروعیت‌زا باشد، همین قدرت در یک دوره طولانی می‌تواند مشروعیت‌زدا گردد (بیتهم، ۱۳۸۲: ۳۴-۳۶). پایداری مردم ایران مدیون ابزارهای متعدد و تغییر و تحول حاصل از برخورد فرهنگ‌ها و گونه‌های مختلف انسانی و فرهنگی است. سلطه‌پذیری یک پدیده

از قبل موجود نبود، بلکه خود معلول مجموعه عوامل گوناگون است که در یک روند تاریخی قابل بررسی است.

نکته دیگر در خصوص علت تداوم تاریخی ایران، توجه نویسنده به مفهوم سلطه‌پذیری و نادیده گرفتن ضرورت حاکمیت و عقلانیت مترتب بر آن است. اگر به منابعی مانند سیاست‌نامه‌ها، نصیحه‌الملوک‌ها و... نگاه بیندازیم متوجه این مهم خواهیم شد که آن چه باعث تداوم شده، ضرورت حاکمیت و عقلانیت و ابزارهای مترتب بر آن همچون اندیشه فره‌ایزدی و سنت ایرانی سلطنت، دیوانسالاری و دبیران ایرانی و... است. عدم باور به این مسئله نویسنده را بر آن داشته که با تعجب تمام در بیان حکومت ارسلان‌شاه سلجوقی متذکر شود که: «مردم وقتی او را آوردند و بر تخت نشاندند... با وجود این که حاکم را سرنگون کرده بودند، نتوانستند حکومت را به دست بگیرند» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۴۱). این درحالی است که خود اشاره می‌کند، که چون از نژاد سلجوقی کسی شایسته حکومت باشد، زنده نماند، ارسلان‌شاه را یافتند و او را که از نوادگان سلجوقی است، حکومت دادند. بی‌توجهی به سنت ایرانی سلطنت که با تمام جوانب مثبت و منفی آن و نقشی که در پایداری مردم و شاید تداوم سلطه حاکمان داشته است، نویسنده را دچار سردرگمی کرده است.

جغرافیای ایران عنوان بحثی است که نویسنده در آغاز فصل دوم مطرح کرده است (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۴۵). نویسنده بدون داشتن نگاه انتقادی به نسبت نقطه‌نظرها و دیدگاه‌های اندیشمندان از ارسطو و باور او به نقش جغرافیا و تأثیر آن در فرهنگ یونان و غیر از آن یاد می‌کند. این که ارسطو فیلسوف بزرگی بوده، در آن شکی نیست، اما این دلیل بر صحت و درستی تمام گفته‌ها و دیدگاه‌های او نیست. خودستایی (یونانی‌ستایی) و تحقیر دیگران آشکار است: «مردم سرزمین‌های سردسیر... بیشتر دلیر اما کم هوش و کم هنرنده... آسیائی‌ها هوشمندتر و هنرمندترند، یونانیان... از خصائص هر دو بهره دارند...». در ادامه نویسنده تمام صحبت‌های ارسطو را در مورد ایران تأیید می‌کند: «تحلیل ارسطو در مورد کشورهای آسیائی، مانند ایران صحت دارد» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۴۵).

نکته دیگر در همین باب، تقلیل نقش عوامل مختلف به جغرافیا و تأیید جبر جغرافیایی مورد باور ارسطوست. عوامل جغرافیایی و محیطی نمی‌توانند بی‌تأثیر باشند. حوادث تا حدودی تحت تأثیر چگونگی محیط و موقعیت‌های جغرافیایی اند (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶:

۲۴). برای مثال، اگر مهاجرت‌های بزرگ تاریخ را که سرمنشأ تحولات عظیمی در سرنوشت بشری بوده‌اند در نظر بگیریم، متوجه این مهم خواهیم شد که منشأ بسیاری از آن‌ها، عوامل طبیعی مانند؛ شرایط آب‌وهوایی، سیل، زلزله، سرما، خشک‌سالی و... بوده است. نویسندگان در این خصوص تنها به نظریات ارسطو بسنده کرده است. از متأخرین باور به جبر جغرافیایی و نقش عوامل محیطی در خلق شیوه‌های زیست و ویژگی‌های فرهنگی و... جوامع، بعد از ارسطو صحبتی به میان نیآورده است. می‌توانست منابع و نظریه‌های اندیشمندان دیگر این حوزه از جامعه‌شناسی تاریخی مانند مارکس، انگلس، ویتفولگ و... را نیز به کار بندد و البته در کنار همه این موارد، با احتیاط بیشتر در مورد جبر جغرافیایی و باور ارسطو و قبول آن از جانب خود صحبت نماید.

نویسنده از ناپایداری ثروت و پایگاه اجتماعی صحبت می‌کند (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۵۰). ضرورت داشت از منابعی چون جامعه‌شناسی سیاسی بشیریه یا دانشنامه سیاسی داریوش آشوری، آثار کاتوزیان و نظریه استبداد ایرانی او و... استفاده می‌کرد. این مسئله هم مانند مسئله سلطه‌پذیری و خیلی از مفاهیم دیگر بکار رفته در جریان کار، نیازمند پردازش اولیه و فهم در چارچوب ذهنی جامعه‌شناسانه بود.

در ادامه نویسنده موضوعی تاریخی را مطرح و متذکر می‌شود:

... چون بقای نسب در ایران منوط به حفظ ثروت و پایگاه اجتماعی است و فقط خاندان‌های بزرگ و اشراف ایرانی به حفظ نسب خود اهمیت می‌دادند. با از بین رفتن اشراف ایرانی، اعراب بر ایران مسلط شدند که فاقد ثروت و نسب بودند (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۵۳).

وقتی صحبت از تداوم سنت ایرانی است، بدون تردید، نقش طبقه اعیان و دهقانان ایرانی در کنار دیوانسالاری و دبیران و وزیران برجسته قابل بررسی است و در اکثر منابع تاریخی بر آن‌ها تأکید شده است.

با وجود این که نویسنده خود یک مورخ است و خیزش‌های متعددی را علیه اعراب از ورود اسلام به ایران می‌تواند برشمارد، اما با کمال حیرت چنین می‌آورد: «فقدان خاندان‌های نجیب و ثروتمند یکی از عواملی بود که جلوی خیزش ایرانیان علیه اعراب را می‌گرفت» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۵۳). برخلاف این نظر نویسنده، ما شاهد مبارزه و خیزش‌های متعددی علیه سلطه اعراب بوده‌ایم؛ از ابومسلم خراسانی تا یعقوب لیث صفاری، جریان شعوبیه و

همه جریان‌های فرهنگی دیگر علیه سلطه اعراب فعالیت داشتند (ر.ک: اتینگهاوزن و گرابر، ۱۳۷۸: ۲۹۷-۲۹۸؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۳۴۸-۳۸۳؛ مستوفی، ۱۳۸۰: ۸۴۲-۸۴۹). در ادامه نویسنده تأکید می‌کند که مردم از گرویدن به اشخاصی که فاقد نسب و پایگاه اجتماعی بودند، خودداری می‌کردند (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۵۳). با وجود اشارات متعدد نویسنده به این دست مسائل، که خود اشاره به سنت ایرانی و فره‌یزدی و فره‌کیانی است، اما باز از آن غفلت می‌کند. از طرف دیگر خود این مسئله با روند تاریخ ایران متناقض است؛ یعقوب لیث صفار خود یک رویگرزاده بود (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۷) که نه تنها توانست پایه‌گذار حکومتی به نام صفاریان شود، بلکه از پایگاه اجتماعی وسیعی در میان توده‌های مردم برخوردار بود (ر.ک: ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۵۰/۱۸؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۰۱/۶). در خصوص آل‌بویه نیز این مسئله صادق است. آل‌بویه نیز در ابتدا در خدمت ماکان بن کاکلی به سپاهیگری اشتغال داشتند اما پس از آن که به خدمت مرداویج زیاری درآمدند توانستند ابتدا حکومت شهر کرج ابی‌دلف و سپس ری و نواحی دیگر را صاحب شوند و پایه‌گذار حکومتی وسیع به نام آل‌بویه در تاریخ ایران شوند (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۷۶-۳۵۴/۵).

نویسنده وقتی متذکر می‌شود که: «با از بین رفتن اشراف ایرانی، اعراب بر جامعه‌ای مسلط شدند که فاقد ثروت و نسب بود» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۵۳). در دو صفحه بعد، در تناقض با همین صحبت خویش یادآور می‌شود که: «سامانیان که از دهقانان صاحب نسب بودند، در این زمینه مشکلی نداشتند» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۵۵). البته اینجا به درستی از سامانیان یاد می‌کند (ر.ک: گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۰-۳۲۲؛ طبری، ۱۳۷۵: ۳۱۴۹/۷). دهقانان و اعیان به عنوان یک طبقه صاحب نفوذ در تمام ایران عامل مهم در تداوم و استمرار ویژگی‌های تاریخی ایران بوده‌اند. همه این موارد بالا نشان از بی‌اطلاعی از وضعیت جامعه ایران در مواجهه با سلطه و نفوذ اعراب در ایران است. تجدید حیات سیاسی ایران در دوره طاهریان و ادامه آن در حکومت‌های بعد، نمونه بارز از تلاش و خیزش ایرانیان در مقابل سلطه اعراب بوده است. در ادامه همین صحبت، عدم موفقیت صفاریان را به نسبت سامانیان تنها به نسب و پیشینه آن‌ها ربط می‌دهد. این امر تقلیل کامل نقش مجموعه‌ای از عوامل در عدم موفقیت صفاریان است که می‌توان مشروعیت دینی، مقابله با قدرت خلفا،

تضاد منافع با طبقه دهقان و اعیان و... در این خصوص برشمرد (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: - ۲۰۳-۲۲۸-۲۳۲).

نویسنده، در مورد آل‌بویه در یک مقایسه نادرست، وضعیت آل‌بویه را با صفاریان برابر می‌داند و یعقوب لیث صفار را با رکن‌الدوله دیلمی یکی می‌پندارد و متذکر می‌شود که چون هر دوی آن‌ها اصل و نسبی نداشتند و تنها خود را به بهرام گور ساسانی منتسب می‌کردند، نتیجه کار آن‌ها یکی است. بیشتر منابع تاریخی از ماهیت و عملکرد آل‌بویه به عنوان یکی از تجربه‌های موفق حکومت‌داری در ایران بعد از اسلام یاد می‌کنند (ر.ک ابن مسکویه، ۱۳۷۶؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱). همچنین این سلسله‌ها به لحاظ اصول و مبانی تشکیل حکومت، تداوم و استمرار، پایگاه اجتماعی وابسته، مشروعیت دینی و... با هم‌دیگر متفاوت‌اند. حتی در ادامه یادآور می‌شود که: «نتوانستند از قلمرو منسجمی برخوردار شوند. هر چند ظرفیت‌های نظامی قابل توجهی داشتند، یک امپراتوری تشکیل ندادند» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۵۵). باز رجوع به منابع این دوره، نشان از گسترش و توسعه قلمرو آل‌بویه در بغداد و تمام قلمرو خلافت اسلامی است (ر.ک: شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۹۱/۲؛ صابی، ۱۳۴۶: ۶۰). البته در مورد لفظ امپراتوری هم باز مناقشه است. در خصوص تجربه‌های حکومتی در ایران کمتر می‌توان عنوان امپراتوری به کار برد. سیستم سیاسی ایرانی بیشتر مبتنی بر سیستم شاهنشاهی، پادشاهی، امارت و سلطنت بوده است تا امپراتوری.

نویسنده وقتی سلجوقیان را با آل‌بویه مقایسه می‌کند، می‌آورد که: «با روی کار آمدن سلجوقیان، شرایط کاملاً تغییر کرد. سلجوقیان به عنوان سرکردگان قبایل ترک غز، در میان اعضای قبیله خود صاحب نفوذ و احترام بودند» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۵۶). بدون شک یکی از عوامل مشروعیت سلجوقیان آداب و سنت قبیله‌ای بود ولی تحکیم روابط خانوادگی در میان خاندان آل‌بویه تجربه‌ای کم‌نظیر در تاریخ ایران از این دست است و به عنوان یکی از عوامل موفقیت آن‌ها نامبرده می‌شود. احمد معزالدوله با داشتن سلطه مطلقه بر عراق، خود را گماشته برادر بزرگ‌ترش در شیراز و یاری می‌دانست (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۶۴/۵، ۱۴۹/۶-۱۵۰). ابن مسکویه می‌آورد که معزالدوله هنگامی که مرگ خود را نزدیک دید، به بختیاروصیت کرد که: «از عمویت رکن‌الدوله پیروی کن و با او در مشکلات رایزنی کن.

هم‌چنین از پسرعمویت عضدالدوله، زیرا که او از تو سال‌مندتر و سیاست‌مدارتر است» (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۸۷/۶).

نویسنده در ادامه می‌نویسد: «چون نادرشاه از خاندان پادشاه نبود، محال بود که مردم ایران از دل و جان دوستدار او باشند» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۵۹). با این که بارها از این دست نقل‌قول‌ها و تحلیل‌ها را نویسنده بیان می‌کند، ولی در هیچ یک از آنها به سنت ایرانی سلطنت و باور به آن در نزد ایرانیان به عنوان یک دلیل موجه برای این کار آنان، نمی‌پردازد. «تزلزل اصحاب ثروت و پایگاه اجتماعی در ایران» را نویسنده دارای نقشی بسیار مهم در امر سلطه‌پذیری ایرانیان قلمداد می‌کند (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۶۰-۶۱). اما مسائل متناقضی در این بحث مطرح می‌شود؛ در ادامه بحث، مسئله تحرک اجتماعی را مطرح می‌کند که خود مؤید همین مطلب است: «جامعه ایران از لحاظ قشربندی اجتماعی انعطاف‌پذیر بود و همواره از تحرک اجتماعی و گردش نخبگان برخوردار بوده است» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۶۱). توضیح این که، انعطاف‌پذیری جامعه ایران در سطح نخبگان جامعه یعنی هرم قدرت بوده است آن هم نه براساس تغییرات قانونی و روال مسالمت‌آمیز انتقال قدرت، بلکه به شیوه خشونت‌آمیز صورت گرفته است و این تحرک اجتماعی مدنظر نویسنده، همه اقشار جامعه را شامل نمی‌شود (ر.ک: کاتوزیان ۱۳۸۰؛ شعبانی، ۱۳۸۵). از جهت دیگر، وقتی صحبت از حرکت اقشار محروم و فقرا و امیدواری همیشگی آن‌ها برای رسیدن به قدرت و برچیدن فرادستان می‌کند، نویسنده در این جا هم دچار تناقض‌گویی است؛ در ادامه به‌طور علنی اعلام می‌کند که چون آل بویه و صفاریان فاقد اصل و نسب بودند، نتوانستند به تجربه موفقی دست یابند، اما در اینجا در بحث از تحرک اجتماعی عنوان می‌کند که راه برای ترقی فرودستان (بدون اصل و نسب) در ایران هموار شد (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۵۵-۶۱). هرچند تجربه صفاریان یک نمونه کاملاً استثنایی از این لحاظ در تاریخ ایران است.

تناقض در گفته‌های نویسنده کتاب باز در نقل‌قولی از پولاک نمایان است:

در این کشور همای اقبال با چنان سرعت افسانه‌ای بر سر مردم می‌نشیند و بر می‌خیزد که باورکردنی نیست. خانواده‌ای با چنان سرعتی رو به ترقی می‌گذارد، تمام مناصب کشوری و... را به خود تخصیص می‌دهد و لاجرم نجیب شمرده می‌شود (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۶۳).

در چند صفحه قبل فقدان خاندان‌های نجیب و ثروتمند را یکی از عوامل مهم در جلوگیری از خیزش ایرانیان علیه اعراب می‌دانست (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۵۳). در تعارض با همین صحبت از لرد کرزن (Lord Curzon) سخنی به میان می‌آورد که به نقش تحرک اجتماعی در سلطه‌پذیری مردم ایران اشاره دارد و آن را صحیح می‌پندارد: «به نظر من علت عمده این سکوت تا اندازه‌ای آن است که ایران دموکرات‌ترین کشور جهان است. پستی نسب و رتبه به هیچ وجه کمترین مانعی جهت احراز عالی‌ترین مقام نیست ...» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۶۳).

نویسنده در ادامه، اشاره به فقر مطلق و نقش آن در سلطه‌پذیری دارد. نویسنده، به اشتباه عدم شکل‌گیری مالکیت خصوصی را در ایجاد نوعی فقر پایدار در میان کشاورزان و روستائینان دخیل می‌داند و آن را عامل مهمی در سلطه‌پذیری ایرانیان قلمداد می‌کند. هرچند در بحث مالکیت خصوصی و شکل‌گیری یا عدم آن در ایران، مناقشه بسیار است (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۷)، اما اشاره به فقر مطلق - تقریباً در ایران در بیشتر ادوار یک امر نسبی بوده است - به عنوان یک عامل مهم و تأثیرگذار بر سلطه‌پذیری ایرانیان به نظر قضاوت سخت‌گیرانه‌ای است.

نویسنده در فصل سوم به بحث فقدان سرمایه اجتماعی و ناکارآمدی دیوانسالاری پرداخته است. مشخص نیست که چرا عنوان ناکارآمدی دیوانسالاری را در عنوان فصل، با فقدان سرمایه اجتماعی به دنبال هم آورده است. آیا دیوانسالاری به تنهایی این نقش را بازی کرده است یا نقش مؤثرتری به نسبت دیگر عوامل داشته است؟ محتوای فصل، بیش‌تر به ارزیابی سرمایه اجتماعی در ایران و موانع شکل‌گیری آن پرداخته است و به‌طور مشخص و روشن نقش دیوانسالاری تبیین نشده است (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۷۲-۱۰۴).

عنوان اول را به جای این که به تعریف سرمایه اجتماعی اختصاص دهد، بسیار کوتاه به مسئله‌ای تحت عنوان «فقدان سرمایه اجتماعی» اختصاص داده و سپس تعریف سرمایه اجتماعی را ارائه کرده است. در تعریف و توضیح مفهوم «سرمایه اجتماعی» نویسنده علاوه بر نظریات بوردیو (Pierre Bourdieu) که ضروری است، بهتر بود از دیدگاه‌های متفکرانی چون جیمز کلمن (James Kelman)، رابرت پاتنام (Robert D. Putnam) در این خصوص استفاده می‌کرد. در بیشتر موارد برخلاف ادعای مؤلف مبنی بر استفاده از نظریه‌ها و روش‌های جامعه‌شناسی، تنها به اشاره کوتاه و مختصر به یک مورد اکتفا شده است.

هم‌چنین می‌شد از منابعی چون کتاب سرمایه اجتماعی اثر جان فیلد استفاده کرد. در ادامه صحبت از سرمایه اجتماعی، مؤلف نمونه‌ها و مباحث تاریخی را که تحت عنوان «سرمایه اجتماعی» تشریح کرده است، مفهوم چند بعدی سرمایه اجتماعی را صرفاً به مفهوم «اتحاد قومی و ملی» تنزل داده است (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۷۳).

در مبحث موانع شکل‌گیری سرمایه اجتماعی، به مجموعه عواملی از اختلافات اجتماعی، طبقاتی، دینی، نژادی، قومی، قبیله‌ای و اختلافات بین محله‌ها به عنوان مهم‌ترین موانع شکل‌گیری سرمایه اجتماعی در ایران اشاره شده است (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۸۵). این درحالی است که در مبحث آغازین خود در این زمینه، اشاره می‌کند که با افزایش دانش سیاسی مردم، اهمیت سرمایه اجتماعی آشکارتر شد. در این صحبت‌ها هم باز نوعی تناقض وجود دارد. بحث آگاهی سیاسی و اجتماعی مهمترین عامل در عدم شکل‌گیری سرمایه اجتماعی به‌شمار می‌رود که متأسفانه نویسنده مجموعه عوامل دیگری را در آن دخیل می‌داند (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۸۵).

سقوط هر سلسله‌ای به مجموعه عوامل مختلف بستگی دارد. حکومتی اگر پایه‌های مشروعیتش لرزان شد، کم‌کم در سراسیمگی سقوط قرار می‌گیرد. نویسنده وقتی از عامل «اختلاف پراکنی» به عنوان یکی از دلایل تداوم سلطه‌پذیری صحبت می‌کند، به نقل از کروسینسکی سقوط صفویه را به شهر قندهار و عدم توانایی صفویان در ایجاد اختلاف بین افغان‌ها در آن شهر نسبت می‌دهد (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۸۹). در ضمن در خیلی از تحلیل‌ها و نقل‌قول‌های مستقیم به‌ویژه از دوره مغول و صفوی به گفته‌های سفرنامه‌نویسان اکتفا شده است. سعی نشده است که این صحبت‌ها به کمک اسناد و منابع معتبر این دوره مورد ارزیابی قرار گیرند (طهماسبی، ۱۳۹۸: صص ۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶ و...). شاید کمی دقت و تیزبینی در منابع معتبر، مؤلف را دچار این تناقض و تعارض مطلب نمی‌کرد: «زبان مغولی نتوانست به زبان رسمی و فراگیر ایران تبدیل شود، چون دوره سلطه مغول‌ها کوتاه بود و ایلخانان مغول قصد نداشتند زبان خود را بر مردم ایران تحمیل کنند» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۱۴). مغول با توجه به عدم توانایی در کشورداری و عدم برخورداری از توانمندی فرهنگی، تحت تأثیر فرهنگ، زبان و دیوانسالاری ایرانی قرار گرفت. به طور یقین اگر مغول به لحاظ فرهنگی توانمندی لازم را داشتند یاسایی چنگیزی جایگزین سنت و آیین دینی و ایرانی می‌گردید. نویسنده می‌آورد که: «مطمئناً در صورتی که در این زمینه جدیت به خرج می‌دادند،

به نتیجه می‌رسیدند» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۱۴-۱۱۵). اما مغول با تمام تلاش و جدیت خود در همه زمینه‌ها سعی کرد، ولی این فرهنگ، سنت، زبان، دین و آیین ایرانی است که توانست فرهنگ مغولی را در خود مستحیل کند. متأسفانه مؤلف این قضیه را نادیده گرفته است. یا در ادامه به نقل از دلاواله یکی از علت‌های عدم رواج زبان فارسی در دوره مغول را این گونه بیان می‌کند: «...معتقدند زبان فارسی، زبانی بسیار ملایم و ظریف است و جز برای خانم‌ها و اشعار لطیف شاعران مناسب نیست. ولی زبان ترکی مردانه‌تر و شایسته‌تر و در شأن مردان جنگی است...» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۱۵). این ادبیات بدون کوچکترین نقدی از طرف نویسنده برای تبیین دیدگاه‌های خود استفاده شده است. حال ما یکی از دلایل پایداری فرهنگ و سنت ایرانی را زبان فارسی می‌دانیم.

مسئله‌ای که بسیار جای تأمل دارد، بررسی نشانه‌ها و مصداق‌های انحطاط اخلاقی ایرانیان بر اساس گزارش‌های ناظران ایرانی و اروپایی محدود به دو دوره تاریخی مغول و قاجار در نگاه مؤلف است که به نظر کار نادرستی است. نه تنها درخصوص این مسئله، بلکه در بیشتر قضاوت‌های تاریخی رجوع به یک دوره خاص و صدور یک حکم و تسری آن به همه دوره‌های تاریخی صحیح نیست. رویدادهای تاریخی منحصر به فرداند (زریں‌کوب، ۱۳۸۵: ۴۹-۱۵-۱۴). در ادامه با استناد به نوشته هالی‌نگبری (William Hollingbery)، دوره قاجار را اوج تباهی اخلاقی ایرانیان قلمداد می‌کند (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۲۳). اینجا معلوم نیست منظور از این تباهی در میان کدام قشر جامعه قاجاری است. اگر منظور حاکمیت است، تسری آن به همه دوره قاجار و همه اقشار مردم کار درستی نیست. در ادامه نویسنده می‌خواهد این تباهی اخلاقی را براساس دیدگاه نویسندگان ایرانی تأیید کند و از قول افضل‌الملک می‌آورد که در تمام عمرش بیش از چهار یا پنج صاحب منصب درستکار ندیده است (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۲۳). قضاوت با عملکرد صاحب منصبان و تسری آن به مردم.

تناقض در صحبت‌های نویسنده در اشاره به قدرت‌گیری یعقوب باز دیده می‌شود. این‌جا متذکر می‌شود که: «قدرت‌گیری یعقوب نشان داد که ایرانیان در صورت برخورداری از خصائل جنگی می‌توانستند به سلطه عباسیان پایان دهند» (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۵۲). این درحالی است که در مباحث قبلی اشاره شد که نویسنده تأکید داشت که، چون یعقوب لیث

از میان اقشار فقیر و بدون اصل و نسب برخاسته بود، تلاش او بی‌نتیجه ماند (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۵۵).

مبحثی تحت عنوان ترس از ناامنی بخشی از فصل پنجم کتاب را به خود اختصاص داده است که به نظر با بخش اول فصل ششم تحت عنوان ترس و تحقیر هم‌پوشانی دارد (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۵۶ و ۱۶۵). همچنین در بحث ترس از ناامنی، بخشی از مطالب، در رصد دوره‌های تاریخی، برای تبیین سلطه‌پذیری ایرانیان، بیشتر به دوره بعد از اسلام اختصاص پیدا کرده و به دوره قبل از اسلام تنها در یکی دو مورد (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۵۷) در بحث «ترس از ناامنی» رجوع می‌شود.

در فصل هفتم تسلط حکومت بر افکار عمومی در قالب یک بحث بسیار ساده و ابتدایی مطرح شده است. در بحث اهداف و پیامدهای تسلط حکومت بر افکار عمومی، قدسی‌سازی قدرت، استفاده از اتهامات دینی و اخلاقی و... به عنوان مهمترین اهداف حکومت از سلطه بر افکار عمومی یاد کرده است. بر خلاف تصور نویسنده به نظر می‌رسد موارد یاد شده وسیله تسلط بر افکار عمومی بوده‌اند نه هدف. هدف همان سلطه‌گری است. از این ابزارها برای تحکیم سلطه استفاده شده است (طهماسبی، ۱۳۹۸: ۱۹۸).

نویسنده در بحثی تحت عنوان «تبلیغ علیه حکومت پیشین» اشاره به اعراب به عنوان نخستین کسانی که از این ابزار برای تحکیم سلطه استفاده کردند، نام می‌برد، امام مگر ساسانیان این مسئله را درخصوص اشکانیان در قبل از اسلام پیاده‌سازی نکردند؟ (رجبی، ۱۳۸۳: ۳۱).

مسئله اصلی کتاب، سلطه‌پذیری است. نویسنده با طرح بحث مهاجرت، از مهاجرت به عنوان یک پدیده تاریخی مؤثر در سلطه‌پذیری ایرانیان نام می‌برد، اما باید بدانیم که مهاجرت خود از اثرات سلطه است نه از عوامل سلطه‌پذیری.

در نهایت نویسنده در ابتدای کتاب نتوانست مسئله را خوب طرح کند و این ضعف در بیان مسئله بر تمام تار و پود کار مشاهده می‌شود؛ نه مشخص شد که یک کار جامعه‌شناسی تاریخی انجام داده است، نه بررسی یک مسئله تاریخی. همین سردرگمی در تمامی مباحث مطرح شده مشاهده می‌شود. این ضعف مسئله‌پردازی در پایان هم، توان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری را از نویسنده گرفته و مسئله به همان صورت، باز، رها شده است. در آخر به صورت جمع‌بندی نهایی، نقش و جایگاه عوامل و ابزارهای مؤثر و نتایج حاصل از آن‌ها

به صورت یک مشخصه معقول درخصوص مسئله سلطه‌پذیری ایرانیان در دوره‌های مختلف تاریخی مشخص نگردید. نویسنده در پایان کار می‌بایست حاصل کار خود را در پاسخ به مسئله ارائه و راهبردهای ممکن را مشخص نماید. اما نه تنها به صورت علمی دستاوردهای کلی کار ارائه نشده‌اند، بلکه محقق از نتیجه‌گیری و ارائه دستاوردهای خود در قالب یک طرح کلی و نهایی خودداری کرده است.

۵. نتیجه‌گیری و پیشنهاد

با وجود همه این مباحث، کتاب دارای نقاط قوت بسیاری است از جمله:

- کتاب «جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان» نخستین کتابی است که در این حوزه به صورت مشخص به مسئله سلطه‌پذیری ایرانیان پرداخته است. هر چند در لابه‌لای آثار جامعه‌شناسی، آثار تاریخی و یا کتبی که راجع به خلیقات و منش ایرانی نگاشته شده‌اند، اشاراتی پراکنده به این مسئله شده است، اما به طور مشخص و ویژه این کار یک نوآوری محسوب می‌شود. اگر دارای ایراد هم باشد، گام نهادن در مسیر تفسیر یکی از مهمترین مسائل اجتماعی و آسیب‌های جامعه ایران در طی دوران‌ها و ارائه راهبرد مشخص برای رهائی از آن، به طور یقین سودمند و پرفایده است.
- کتاب کاملاً مستند و با توجه به منابع دست اول هر دوره و در کنارش منابع تحقیقی به نگارش در آمده است. از امتیازهای بزرگ کتاب تنوع و تکرار منبع به ویژه منابع مهم و دست اول است. اما می‌توانست با استفاده از دیدگاه جامعه‌شناسان تاریخی بزرگ و منابع و آثار آنها اثر را غنای بیشتری ببخشد.
- در تمام کتاب سعی شده است به پیروی از اصول علمی، تحلیل‌ها به کمک منابع معتبر ارائه شوند. حتی گاهی این میزان از استنادها باعث نقل قول‌های پر تکرار و طولانی در متن شده است.
- کتاب از نظر غلط‌های املائی و تایپی به جز چند مورد از وضعیت خوبی برخوردار است. این نیز در جای خود مهم و دارای اهمیت است. اما کتاب به لحاظ روش‌شناسی و روش‌شناسی موضوعی ضعیف و تعریف مشخصی در این باب ارائه نشده است. همچنین مفهوم کلیدی جامعه‌شناسی تاریخی و روند تاریخی آن به‌عنوان

یک شاخه از علم جامعه‌شناسی به خوبی تفسیر نشده است. حتی رویکردی که مورد تعریف نویسنده است، رویکردی تاریخی است تا رویکردی جامعه‌شناسانه با استفاده از تبیین‌های تاریخی. البته این شاید به این دلیل باشد که نویسنده خود یک مورخ است تا یک جامعه‌شناس. بنابراین، کتاب بیشتر به بررسی تاریخی روند سلطه‌پذیری ایرانیان در دوره‌های تاریخی اختصاص دارد. این در حالی است که در جامعه‌شناسی تاریخی، محقق برای تبیین یک پدیده اجتماعی در لابلای اتفاق‌ها و رویدادهای تاریخی به دنبال مصداق می‌گردد تا به یک نظرگاه تا حدی فراگیر دست پیدا کند. با این استدلال که، در بررسی‌های تاریخی این روندهای حداقلی، محدود و منحصرند و نمی‌توانند خاصیت کلی و فراگیر پیدا کنند و تنها در جامعه‌شناسی تاریخی است که می‌توان به این نظم‌های نسبتاً فراگیر دست یافت.

در پایان ضمن تقدیر و تشکر از زحمات نویسنده در پرداختن به یکی از مسائل حائز اهمیت در بررسی مباحث مهم مرتبط با جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان، پیشنهاد می‌شود:

- فصلی به روش‌شناسی موضوعی اختصاص پیدا کند.
- در بحث مبانی نظری دیدگاه جامعه‌شناسان تاریخی بزرگ و سیر تاریخی جامعه‌شناسی تاریخی مورد بازبینی و توجه قرار گیرد.
- مفاهیم کلیدی در عنوان کتاب شامل جامعه‌شناسی تاریخی و پدیده سلطه‌پذیری به کمک منابع این حوزه تفسیر و تبیین شوند.
- سلطه‌پذیری به مانند یک مسئله اجتماعی در دوره‌های مختلف ارزیابی و تبیین گردد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ساسان طهماسبی کهیانی، استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور.
۲. مجله مطالعات تاریخ اسلام، شماره ۳۷، سال ۱۳۹۷.
۳. نشر دانشگاه پیام نور
۴. مجله تاریخ روایی، تانستان ۱۳۹۵، سال اول، شماره ۱.

۵. مجله شیعه‌شناسی، پاییز ۱۳۹۴، شماره ۵۱.

۶. مجله نامه انجمن، پاییز ۱۳۸۴، شماره ۱۵.

کتاب‌نامه

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۱) *الکامل*، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۱۸، تهران: علمی.
- ابن مسکویه، احمد بن علی (۱۳۷۶) *تجارب الامم*، ج ۵ و ۶، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی نقی، تهران: توس و سروش.
- اتینگهاوزن، ریچارد و گرابر، الگ (۱۳۷۸) *هنر و معماری اسلامی*، تهران: سمت.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸) *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه سید هاشم آقاجری، تهران: مرکز.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۶) *ایران و تنهائیش*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- آقاجری، هاشم (۱۳۸۹) *مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی*، تهران: طرح نو.
- بندیکس، رونالد (۱۳۸۲) *سیمای ماکس وبر*، ترجمه محمود رامبد، تهران: هرمس.
- بیتهام، دیوید (۱۳۸۲) *مشروع‌سازی قدرت*، ترجمه محمد عابدی اردکانی، یزد: دانشگاه یزد.
- پارکین، فرانک (۱۳۸۴) *ماکس وبر*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: ققنوس.
- تاریخ سیستان* (۱۳۶۶) به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: پدیده‌خاور.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۹) *صفویه در عصر دین، فرهنگ و سیاست*، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- رجبی، پرویز (۱۳۸۳) *تاریخ ایران در دوره سلوکیان و اشکانیان*، تهران: دانشگاه پیام نور.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵) *تاریخ در ترازو*، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹) *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.
- شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۸۱) *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۵) *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: نشر قومس.
- صابی، ابوالحسن هلال بن محسن (۱۳۴۶) *رسوم دارالخلافه*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- قاسمی، محمد (۱۳۹۳) «*ارزیابی رضایت شهروندان در توجیه حکومت*»، دو فصلنامه معرفت سیاسی، سال ۶، شماره ۲، پاییز وزمستان ۹۳.

۱۶۶ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۲، اردیبهشت ۱۴۰۱

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۹) *اقتصاد سیاسی در ایران*، ترجمه محدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۰) *تضاد دولت و ملت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی
گردیزی، عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳) *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

گودرزی، حسین (۱۳۸۷) «کارکرد هویت‌بخش مذهب شیعه در دوره صفوی»، *مجله مطالعات ملی*، زمستان ۸۷، شماره ۳۶.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵) *تاریخ طبری (الریسل و الملوک)*، ج ۷، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.

طهماسبی کیهانی، ساسان (۱۳۹۸) *جامعه‌شناسی تاریخی ساطه‌پذیری ایرانیان*، تهران: جامعه‌شناسان و روش‌شناسان.

مستوفی، حمدالله (۱۳۸۰) *ظفرنامه*، تصحیح مهدی مدائنی و دیگران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
معین، محمد (۱۳۸۶) *فرهنگ معین*، ج ۱، تهران: ادنا.

وبر، ماکس (۱۳۷۴) *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری، ترابی نژاد و عمادزاده، تهران: نشر مولی.
هیئتس، والتر (۱۳۶۱) *تشکیل دولت ملی در ایران*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی